[205] بن على عليهما السلام بفرست وبگو بالاى منبر رفته وخطبه بخواند، شايد در سخن گفتن عاجز شود، وبدين وسيله أو را در هر محفلى از اين جهت مسخره خواهيم كرد، معاويه نزد ايشان فرستاد، امام بالاى منبر رفت، در حاليكه مردم ورؤساى اهل شام جمع شده بودند، امام حمد وثناى الهى گفت، آنگاه فرمود: أي مردم ! هر كه مرا مى شناسد كه مرا مى شناسد، وآن كس كه مرا نمى شناسد بداند من حسن پسر على بن ابى طالب هستم، من پسر پيامبر خدايم، پسرآن كس كه خداوند زمين را برايش پاك وسجده گاه قرار داد، من پسر چراغ فروزان وفرزند پيامبر بشارت دهنده وبيم رسانم، پسر آخرين پيامبران، وپيشواى فرستادگان، ورهبر پرهيزگاران، وبرگزيده پروردگار جهانيانم، من پسر كسى هستم كه بعنوان رحمت بسوى جهانيان فرستاده شد، ومن پسر كسى هستم كه بر جن وانس برانگيخته شد. معاويه كه از سخن امام به سختى افتاده بود، سخن ايشان را قطع كرد، وگفت: أي ابا محمد، از اين سخنان ما را واگذار، واز ويژگيهاى خرما براى ما سخن بگو - قصد أو آن بود كه امام خجالت كشيده وسخن نگويد - امام فرمود: آرى، خرما بوسيلهء باد بارور مى شود، وحرارت خورشيد آن را مى پزد، وخنكى شب آن را خوشبو وتازه اش مى كند، آنگاه امام به سخن اول خود بازگشت وفرمود:

_____